

این حدیث شریف به وضوح دلالت بر این دارد که حساب جناب زید از دیگران جدا است، او مردمان را به شخصی مرضی<sup>۱</sup> از آل محمد(ص) دعوت کرد و دیگران اگر قیامی صورت دهند به ما دعوت نمی‌کنند بلکه «بعضینا» و «لایسمع منا».

و در پایان ظاهراً اشارتی به قیام حضرت مهدی(عج) دارند، بدون این‌که هیچ تعرضی نسبت به وظیفه شیعیان از فاصله بعد از عصر خود تا عصر ظهور داشته باشند و مشروعیت تشکیل حکومت اسلامی را - به ویژه اگر در غیر قالب قیام و جنگ و سیف باشد - در عصر غیبت نفی نمایند.

اگر گفته شود: این حدیث محترم ضابطه‌ای را برای جواز و عدم جواز خروج و قیام، بیان می‌کند و آن جهت و سمت و سوی دعوت است اگر «الی الرضا من آل محمد» و الی طاعة اهل بیت الوحی باشد جایز است و الا جایز نیست، سخنی مطابق ظهور و صناعت زده شده است.

لازم است اوضاع زمان صدور این روایت را نیز در نظر گرفت و فشارهایی که از اطراف بر امام صادق(ع) بود که یا خود رهبری نهضتی را به عهده بگیرند یا دیگران را تأیید کنند.

بخش گزارش شده از این فشارها را می‌توان از ناحیه بنی الحسن<sup>۱</sup>، تفکر زیدیه و کوفه، از خراسان<sup>۲</sup>، بصره و برخی شیعیان<sup>۳</sup> برشمرد.

وضعیت مثبت بنی‌العباس را در زمان امام(ع) در چشمان نزدیک بین و ناقص بین شیعیان بلکه و مسلمانان را نیز باید در نظر گرفت.<sup>۴</sup>

زنده شدن گفتمان مهدویت و خروج مهدی(عج) را نیز در نظر بگیرید.<sup>۵</sup>  
حاصل سخن اینکه این روایت از ادله مانعه نخواهد بود.

۱. داستان عبدالله بن حسن بن حسن(ع) و دو فرزندش محمد (= مهدی، نفس زکیه) و ابراهیم.

۲. امام صادق علیه السلام نامه اهل خراسان را در آتش می‌اندازند و نامه جمعی از شیعیان (و شاید غیر ایشان) را به زمین

می‌زنند. رک: الوسائل، ج ۱۵، ابواب جهاد العدو، باب ۱۳، ص ۵۲ و ۵۳، حدیث ۸۰۵.

۳. به زندگی سدیر صیرفی رجوع شود.

۴. و لذا وقتی سر مروان حمار را نزد ابوالعباس سفاح آوردند (سال ۱۳۲) سجده‌ای طولانی کرد و بعد از تحمید گفت: به ازای

قتل حسین(ع) و اهل بیتش ۲۰۰ تن از بنی امیه را کشتم. به ازای خون جناب زید استخوان‌های هشام را سوزاند. با شکافتن قبر وی ۸۰ ضربه شلاق بر بدن (متلاشی شده) او زد و آن را اجرای حد قذف به دلیل ناسزا به مادر زید دانست. و ... روشن است که این کارها با اذهان بسیط عوام چه می‌کند؟!

۵. ظاهراً در نشست ابواء، سفاح، منصور، عبدالله و ابراهیم با محمد به عنوان «مهدی» بیعت کردند و با مخالفت امام(ع) مواجه شدند.

## ۲. روایت دوم

«عنه (علی بن ابراهیم) عن ابيه عن حماد بن عیسی عن ربیع رفعه عن علی بن الحسین (ع) قال: والله لا یخرج احد منا قبل خروج القائم الا كان مثله كمثل فرخ طار من وكره قبل ان یتوی جناحاه فاخذه الصبيان فعبثوا به».

روایت فاقد سند معتبر است، هر چند در سند، حماد حضور دارد و وی از اصحاب اجماع است و این مقدار خصوصیت نزد برخی در اعتبار سند کافی است!

از حیث دلالت روایت بر عدم مشروعیت شکل‌دهی حکومت در عصر غیبت، باید آن را از چند خان گذراند از این قبیل:

اعتبار سند به وجهی قابل قبول؛ این که روایت ساخته حاکمان زمان ائمه (ع) نباشد؛ امام (ع) در مقام بیان حکم شرعی باشند و با این بیان خواسته باشند هر نوع شکل‌دهی حکومت را نفی کنند (که چنین نیست)؛ نخواسته باشند قیام را از ناحیه امامان اهل بیت (ع) نفی کنند و احتمال عقلایی تقیه هم در صدور روایت منتفی باشد!

برخی به انگیزه تضییق در برابر دلالت این روایت گفته‌اند:

«... مفاده ان الخارج منّا اهل البيت قبل قيام القائم لا یظفر فی النهایة وان ترتب علی قیامه آثار مهمّة؛ کیف ولو كان غرضه (ع) التخطئة للخروج قبل قيام القائم (ع) لكان تخطئة لقیام ابيه الحسین (ع) ایضاً».

به نظر می‌رسد برداشت «لا یظفر فی النهایة وان ترتب علی قیامه آثار مهمّة» از عبارت «الا كان مثله كمثل فرخ طار من وكره ... فاخذه الصبيان فعبثوا به» نامیسر است.

نکته دیگری که عرصه را بر این حدیث تنگ می‌کند، تجربه طولانی حکومت‌های شیعی در طول تاریخ است که هر چند نمی‌توان نام کامل حکومت اسلامی بر آنها نهاد لکن شبه حکومت‌های دینی داشته و چون جوجه‌ای قبل از قدرت بر پرواز هم ظاهر نشده‌اند. به هر صورت این روایت و برخی روایات مشابه آن دلیل بر ردّ مشروعیت نیست.

۱. قیام زید و یحیی، شک‌های زیادی در اطراف اصل صدور این حدیث و توسعه در گستره دلالتی آن، برمی‌انگیزد.

۲. دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳. ر.ک: محمدعلی چلونگر و سید مسعود شاهمرادی، دولت‌های شیعی در تاریخ؛ قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.